



بیانات در جمع جانبازان و ایثارگران و خانواده های شهدای استان فارس - 13 اردیبهشت/ 1387

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على اله الأتبيين الأَطهرين سيما بقيّة الله فى الأرضين.

اگر چه در حوادث انقلاب، شگفتیهای بی نظیر کم نیست و از آغاز نهضت بزرگ ملت ایران - که به انقلاب اسلامی منتهی شد - تا پیروزی انقلاب و از پیروزی انقلاب تا امروز، در طول دوران مبارزه و انقلاب، حوادث شگفت انگیز و بی نظیر یکی پس از دیگری چشم و دل را به خود متوجه می کند؛ اما در میان این حوادث شگفت انگیز، مسئله ی شهید يك ویژگی استثنائی دارد.

هر آنچه که مربوط به وجود نورانی شهید است، شگفتی است. انگیزه ی او برای حرکت به سمت جهاد - که در دنیای مادی و در میان این همه انگیزه ی رنگارنگ جذاب، يك جوانی برخیزد، قیام لله کند و به سمت میدان مجاهدت حرکت بکند - این خود يك شگفتی است؛ پس از آن، تلاش او، در معرض خطر قرار دادن خود در میدانهای نبرد، کارهای برجسته ی او در میدانها، شجاعتها و شهامت‌هایی که هر سطری از آن می تواند يك سرمشق ماندگار و نورانی باشد هم يك شگفتی است؛ و پس از آن رسیدن به شوق وافر و کنار رفتن پرده ها و حجابهای مادی و دیدن چهره ی معشوق و محبوب - که در حرکات شهدا، در حرفهای شهدا و در روزهای نزدیک به شهادت، همیشه جلوه گر بود و نقلهای فراوانی در این زمینه هست - این هم یکی از شگفتیهاست. در میان همین شهدای عزیز شما شیرازیها و فارسی ها، در يك وصیت نامه ای خواندم که شهید می گوید: من بیقرارم، بیقرارم! آتشی در دل من است که مرا بی تاب کرده است؛ به هیچ چیز دیگر آرامش پیدا نمی کنم مگر به لقاء تو؛ ای خدای محبوب عزیز! این سخن يك جوان است! این همان چیزی است که يك سالک و يك عارف، بعد از سالها مجاهدت و سالها ریاضت ممکن است به آن جا برسد؛ اما يك جوان نوحاسته، در میدان نبرد و در میدان جهاد آن چنان مشمول تفضل الهی قرار می گیرد که این ره صد ساله را یکشبه می پیماید و این احساس بی قراری و شوق، از سوی پروردگار پاسخ مناسب می یابد. خود این شوق هم لطف خدا و جاذبه ی حضرت حق متعال است. این شگفتی بزرگی است.

و بعد خون شهید است. خانواده ی شهید، مادر شهید، پدر شهید، همسر و فرزندان شهید، برادران و خواهران و نزدیکان و دوستان شهید - که اگر این جوان با مرگ معمولی از دنیا رفته بود، اینها گریبان پاره می کردند و صبر نمی کردند - در مقابل خون این شهید، آن چنان صبر و متانت و آرامش و استقامتی نشان می دادند که انسان متحیر می ماند. مادر دو شهید به من گفت: من بچه هایم را خودم دفن کردم، در خاک گذاشتم و دستم نلرزید! پدر چند شهید گفت: اگر چند برابر اینها من بچه داشتم، حاضر بودم آنها را در راه خدا بدهم! این چه عنصری است؟ این چه جوهری است؟ این چه برق درخشنده ای است که خدا در دل حادثه ی شهادت قرار داده است که این جور دنیای تاریک را روشن می کند؟ هشت سال ملت ایران با این برق درخشان در دل مرد و زن خود، همراه بود. و خدا دستگیری کرد؛ خدا کمک کرد.

شهدا پیشرو و پیشگام بودند و سنگر دوم، خانواده های شهیدان و دیگر ایثارگران. رفتند جلو، مانعها را از سر راه



برداشتند و توانستند يك ملتى را كه چند قرن او را به بى حالى و تسليم در مقابل زورگويان عادت داده بودند، تبديل كنند به اين ملت بانشاط، سرافراز، پرافتخار و با عزم و اراده ي مستحکم و راسخ. اين كار را شهداى ما كردند ؛ اين كار را رزمندگان ما كردند ؛ اين كار را جانبازان ما كردند ؛ اين كار را استقامت آزادگان ما در زندانهاى دشمن كرد ؛ اين كار را شما خانواده هاى شهدا كرديد. حق شما بر گردن ايران و ايرانى تا ابد باقى است و تاريخ ايران بايد نسبت به خانواده ي شهدا، حق گذارى كند.

بیش از چهارده هزار و پانصد شهید از استان فارس و شهر شیراز! این شوخی است؟ شیرازی که سیاستهای استعماری تصمیم گرفته بود آن را به مظهر بى بندوبارى و بى اعتنائى به اصول و ارزشهاى دينى تبديل كند ؛ شیرازی که مايل بودند در آن هيچ چيز جز جلوه هاى حيوانى منحط وجود نداشته باشد و در آن از اصالتهاى دين خبرى نباشد. براى اين سياستگذارى كردند ؛ اقدام هم كردند. اما جواب مردم شیراز و مردم استان فارس و تودهنى شما به دشمن، چهارده هزار و پانصد شهيد، بيش از سى و چهار هزار جانباز و بيش از دو هزار و پانصد آزاده بود. سلام بر شما! رحمت خدا بر شما!

شیراز مأمّن امامزادگان بزرگوار بود ؛ در هيچ نقطه اى از کشور به قدر فارس، مرقدِ امامزاده وجود ندارد. معنای این حرف این است که از هر کجا امامزاده ها و فرزندان معصومين، يا از جور خلفا مى گريختند و يا به اميدِ کمک مردم حرکت مى کردند، متوجه شهر شیراز يا شهرهاى ديگر استان فارس مى شدند. آن معنويتى که شخصيتى مثل شهيد بزرگوار مرحوم آيت الله دستغيب مظهر آن معنويت بود، از اين خانواده و از اين مرکز فياض تمام نشدنى اهل بيت (عليهم السلام) سرچشمه گرفته است. اين عمق انگيزه ي دينى را نشان مى دهد. اين نورانيت، شخصيتى مثل شهيد دستغيب مى سازد و مى پروراند و نفس گرم آن شهيد عزيز، در اين منطقه اين همه دل جوان و جوينده را شيداي معنويت مى كند ؛ دلهاى جوانى که از همان روزهاى اول به ميدانهاى جنگ رفتند.

من ديروز در جمع نظاميان مستقر در شیراز گفتم: اول انقلاب و اوائل جنگ تحميلي، در دورانى که جبهه ها از همه طرف محنت بار بود و اکثر خرمشهر زير چکمه ي اشغالگران بود، بنده به منطقه ي آبادان و اين بخش خرمشهر رفتم ؛ يك عده جوان بااخلاص نورانى پرشور، با سلاحهاى ابتدائى به آن جا آمده بودند براى اين که بجنگند ؛ گفتم: از کجا آمده ايد؟ گفتند: از شیراز. در سرتاسر دوران جنگ تحميلي بچه هاى استان فارس - چه در لشکر فجر، چه در لشکر المهدى و چه در يگانهاى ارتشى که در شیراز مستقرند و بسيارى از کارکنان آنها شیرازى يا اهل شهرهاى استان فارسند - وجودشان اثرگذار و نمايان بود. اين نفس گرمى که اين همه جوان را در راه دفاع از اسلام، دفاع از استقلال ملى، دفاع از کشور و دفاع از بزرگترين حادثه ي تاريخ ما - يعنى انقلاب اسلامى - اين جور به ميدان کشانده بود، نفس گرم مردان بزرگى مانند مرحوم آيةالله شهيد دستغيب و ديگران، و پشت سر همه و قويتر از همه نفس گرم امام بود. اين يکى از آن شگفتيهاى بسيار برجسته ي انقلاب ماست!

عزيزان من! امروز سالها از آن دوران مى گذرد. خيلى از شما جوانها دوران دفاع مقدس را نديديد و درک نکرديد ؛ بعضى هم خاطره ي مبهمى از آن داريد. گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر مى كند. بعضى از حوادث فراموش مى شوند، مثل يك موج ضعيفى که از انداختن يك سنگى در يك استخر آبى به وجود مى آيد - موجى هست، اما هر چه مى گذرد، لحظه به لحظه ضعيف تر مى شود و دقيقه اى نمى گذرد که ديگر خبرى از آن موج نيست - لکن بعضى از حوادث نقطه ي عکسند و گذر زمان آنها را ضعيف و کمرنگ نمى كند، بلکه برجسته تر مى



کند. يك نمونه ی آن، حادثه ی عاشورا است.

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاق افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگرگوشه ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه ی کشته شدن فرزندان و نوردیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آن جا بودند هم نفهمیدند. آنهایی که در جبهه ی دشمن بودند، آن قدر مست و آن قدر غافل و آن قدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد! مستان عالم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت، نمی فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می افتد؛ بله، زینب خوب فهمید، سکینه خوب فهمید، آن زنها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتفاقی افتاد؛ این مال روز عاشورا است. اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز دوازدهم در کوفه، چند هفته بعد در شام، چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه ی دنیای اسلام - این حادثه به سرعت برق، عظمت و اهمیت خودش را نشان داد. هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگر فرعونی که عامل این حادثه بود، از روی زمین برافتاد و نابود شد و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند. خانواده ی دیگری از بنی امیه سر کار آمدند؛ چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند. دنیای اسلام روز به روز به مکتب اهل بیت نزدیکتر، دل بسته تر و مشتاقتر شد و این حادثه توانست پایه های عقیده ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند. اگر حادثه ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی داشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما می خورد. این خون مقدس و این حادثه ی بزرگ، نه فقط کوچک نشد، کمرنگ نشد، ضعیف نشد، بلکه روزبه روز قویتر و برجسته تر و اثرگذارتر شد؛ این يك نمونه ی برجسته است.

انقلاب شما و شهادت شهیدان شما هم از همین قبیل است. در اول حادثه ای زلزله گون بود؛ خیلیها تحلیل کردند: يك زلزله است، می گذرد و فراموش می شود! اما این جور نشد؛ عکس شد. امروز در اعماق دل ملت های مسلمان، مفاهیم انقلاب اسلامی روز به روز رسوخ بیشتری پیدا می کند؛ این نه حرف من، بلکه محصول تحلیلهای کسانی است که دشمن ترین دشمنانشان، ملت ایران و انقلاب اسلامی است! آنها می گویند؛ آنها شهادت می دهند. اینی که می بینید تهدید می کنند و علیه ملت ایران عربده می کشند، به خاطر همین تحلیل است؛ می ترسند! می بینند این حادثه خاموش نشد؛ می بینند این موج کمرنگ نشد و مرتب برجسته تر و گسترده تر و عمق آن بیشتر می شود؛ لذا می ترسند.

يك روزی آنها خیال کردند نومی این کشور انقلاب تمام شده؛ علت هم این بود که چند تا آدم غافل و نادان یا گفتند: انقلاب تمام شد، یا گفتند: اسم شهدا را دیگر نیاورید، یا گفتند: امام را باید به موزه ی تاریخ سپرد و از این حرفها! آن بی عقلهائی که از این حرفها می خواستند برای سیاستهای خودشان تحلیل درست کنند، باور کردند؛ خیال کردند انقلاب تمام شد. امروز که انسان نگاه می کند، آثار یأس از آن تحلیل را در سخنان و در تحلیلهایشان می بیند. از ملت ایران، از عظمت ایران، از استقلال ایران و از استعداد جوانهای ایران، احساس واهمه می کنند.

چرا پیشرفت علمی يك ملت و يك کشور، از نظر يك جماعتی در دنیا تهدیدآمیز است؟ چرا؟! چون انحصارطلبند؛ چون سلطه طلبند؛ چون ایران را طعمه فرض کرده اند. خواستند این کشور را با ذخائر و با موقعیت جغرافیائی ممتاز و برجسته اش، يك جا ببلعند. بیداری ملت ایران، بیداری جوان ایرانی و استعداد و درخشندگی پیشرفت علمی جوان ایرانی، نمی گذارد. لذا پیشرفت فناوری شما، انرژی هسته ای شما و پیشرفتهای علمی دیگر شما، آنها را عصبانی می کند. بله، اگر ملت ایران بی خیال و جوان ایرانی بی فکر باشد - دنبال علم و دنبال کار و دنبال تولید و



دنبال نوآوری نرود و همین طور به عیش و عشرت بگذرانند - آنها خوشحال می شوند. آنها این را می خواهند؛ آنها نمی خواهند شهر شیراز، یک مرکزی باشد که در آن پیشرفت علمی هست - که من گفتم شیراز شما، از لحاظ پیشرفت صنعتی در خط مقدم شهرها و استانهای کشور قرار دارد و در بعضی از رشته های علمی، جوانها و مردان و زنان شما در دنیا آوازه پیدا کرده اند - آنها این را نمی خواهند. آنها نمی خواهند که دانشگاه ما، حوزه ی علمیه ی ما، آزمایشگاه ما و محیط تولید ما، پر رونق باشد. آنها دلشان می خواهد اختلاط دختر و پسر و آمیزشهای شهوانی و غفلت و عشرت و اینها، بر زندگی مردم غلبه پیدا کند؛ آنها این را می خواهند. شما عکس این را عمل کردید؛ علت عصبانیت امریکا و صهیونیستها و این همه تبلیغات این است.

بعضیها می گویند آقا! چرا دشمنی امریکا را تحریک می کنید؟ خب، اگر بخواهیم دشمنی امریکا را تحریک نکنیم، باید بگیریم بخواهیم، از کار و تلاش دست برداریم و افتخارات خودمان را فراموش کنیم! آن وقت امریکا از ما ممنون خواهد شد؛ امریکا این است. آیا ملت ایران به این راضی است؟! آنها به خاطر این که فلان مسئول در کشور فلان حرف را زده است یا سیاست ما فلان جور حرکت کرده است، با ما دشمن نیستند؛ نه، آنها به خاطر بیداری ملت ایران با ما دشمنند. هر جا کانون بیداری است، آماج مهمتری برای حمله ی دشمنان این ملت است. شما نگاه کنید، ببینید هر جایی که بیداری از آن جا می تراود و هشیاری و انگیزه و آمادگی جوانان ملت از آن جا بیشتر بروز و درخشش پیدا می کند، با آن جا بیشتر دشمنند. با خانواده های شهدا دشمنند.

الحمدلله خانواده ی شهدای شیراز اینگونه اند؛ ببینید چه انگیزه ای و چه احساس افتخاری بر این فضا و بر این محیط سایه افکنده! درستش همین است؛ افتخار کنید. حقیقتاً افتخار دارد که انسان عزیزش را و جوانش را در راه خدا بدهد و بداند که خدای متعال را با این کار خشنود کرده است؛ «صبرا و احتسابا»، پای خدا حساب کند. بداند که این عزیزی که در راه خدا داد، یک سنگری بود که در مقابل هجوم دشمنان به عزت و به استقلال این ملت، برافراشته شد. هر کدام از شهدای شما یک سنگرند؛ این افتخار دارد؛ جانبازان هم همین جورند. جانبازان هم شهدای زنده اند؛ شما جانبازان عزیز هم مثل شهدا هستید؛ شهید هم همین ضربه ای را که جانباز تحمل کرده است، او هم تحمل کرده؛ سرنوشت او پرواز و رفتن بود، سرنوشت این فعلاً ماندن. خانواده ی شهدا، پدر و مادر شهید، همسر شهید، فرزندان شهید، برادران و خواهران و خویشاوندان شهید، پدران و خواهران و همسران جانبازان باید افتخار کنند.

یکی از چیزهایی که من همیشه احساس می کنم، احترام به همسران جانبازان است. بعضی از این بانوان عزیز، این جانباز را با همین جانبازیش قبول کردند و پذیرفتند؛ آفرین! بعضی شان جوان رعنائی را که با او ازدواج کردند، ناگهان دیدند به یک ازپافتاده و به یک جانباز تبدیل شد؛ پذیرفتند و استقبال کردند؛ آفرین! همسران جانبازان خیلی بارز شدند. همسران شهدا - که جوانان عزیز را تربیت کردند - خیلی بارز شدند. من در شرح حال شهدای شیراز، دیدم که تعدادی از فرزندان شهدای شیراز و استان فارس، رتبه های علمی بالا و رتبه های تحقیقی بالا به دست آورده اند. این چه جور به دست می آید؟! با مجاهدت آن مادر، آن همسر شهید، آن شیرزن و آن مجاهده ی فی الله؛ جهاد او این است: «حسن التبعل»؛ حسن التبعل یعنی این؛ یعنی آبروی شوهر را حفظ کردن؛ شخصیت شوهر را حفظ کردن؛ این حسن التبعل است؛ یک نمونه اش همین است که شوهر رفت در راه خدا؛ بچه هایش و جوجه هایش را در آغوش رعایت خودشان و با تربیت خودشان آن چنان بزرگ کنند که اینها احساس افتخار کنند و راه شهید را ادامه بدهند.



من آخرین عرضم به شما این است: عزیزان! اگر شهیدان عزیزند - که عزیزترینند - اگر برای ما گرامیند - که گرامی ترینند - گرامیداشت آنها به معنای این است که ما راهشان را ادامه بدهیم و اهدافشان را دنبال کنیم. دنبال کردن راه آنها یعنی بایستی اهداف جمهوری اسلامی و ارزشهای اسلامی - این پایه های مستحکم و این شاخصهای نمایان که می تواند این ملت را به اوج افتخار دنیوی و اخروی برساند - در نظر داشته باشیم و دنبال کنیم. زن و مرد در این جهت یکسانند؛ پسران و دختران شهید، برادران و خواهران شهید و آنهایی که نسبتی با شهید دارند در این جهت یکسانند. هر چه به شهید نزدیکترید، افتخارتان بیشتر و مسئولیت تان سنگین تر است. کشور مال شماست؛ کشور مال جوانهاست؛ آینده مال شماست. آنهایی که رفتند، رفتند و راهها را گشودند؛ من و شما که ماندم باید از این راههای گشوده حرکت کنیم و پیش برویم. والا اگر آنها راه را باز کنند و ما بنشینیم و دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم، این قدرشناسی و نمک نشناسی است. نمک شناسی در قبال شهدا این است که وقتی آنها راه را باز کردند، ما از این راه حرکت کنیم و پیش برویم. این امروز وظیفه ی ماست و ملت ایران این وظیفه را انجام می دهد و مسئولین کشور بحمدالله به این وظیفه متعهد و پایبندند و شعارهای اسلامی و مبانی و اصول اسلامی برای آنها اصلی ترین پرچمها و شعارهاست. ان شاءالله این ملت با این عزم، با این روحیه، با این جوان و با این مشعلهای درخشانی که از خون شهیدان برافروخته شده و فضا را روشن کرده، خواهد توانست به بلندترین و دورترین آرزوهای خودش برسد.

پروردگارا! رحمت و مغفرت خود را بر شهیدان نازل کن. پروردگارا! رحمت و لطف و فضل خود را بر خاندان شهیدان نازل کن. پروردگارا! ما را با شهیدان محشور کن. پروردگارا! مرگ ما را جز به شهادت در راه خودت قرار مده. پروردگارا! دعای امام بزرگوار، دعای شهیدان، دعای شهید دستغیب و برتر و بالاتر از همه دعای حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) را شامل حال ما بگردان.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته